

[Qesm]، لارک [Larak]، فدآق [Fedaq] و بندرعباس.

در همه مناطق، مردم با لهجه های گوناگون «لارستانی» سخن می گویند و هنوز اصالت خود را حفظ کرده اند. و اگرچه با گسترش نظامهای آموزشی جدید، بسیاری از واژه های فارسی نوین به آن راه یافته، اما این گویشها چنان وسعتی در کاربرد واژگان دارند که کلمات عاریه ای را با تغییرات مشخص آوایی در خود هضم می کنند. به همین دلیل، بررسی گسترده آن می تواند در شناخت روند تاریخی زبان فارسی بسیار مؤثر واقع شود.

برای آشنایی خوانندگان عزیز با پژوهشگران «گویش لارستانی»، به ترتیب می توان از افراد زیر نام برد:

اسکارمان، راماسکوچی، احمد اقتداری، کوچی کامیوگا، مالچانوا، شروو، حاج علی اکبر بستکی، حسن فرامرزی، محمدباقر وثوقی، ایران کلیاسی، علی اکبر بستکی<sup>(۱)</sup>

گویش لارستانی در زمینه ادبیات منظوم غنای بسیاری دارد و هرچند نامکتوب بودن این گویش بسیاری از اشعار را به فراموشی سپرده، اما هنوز هم گویندگان زیادی به این گویش شعر می گویند و در ذهنها و یادها باقی می ماند. از مهمترین شعرای بومی سرای لارستانی می توان از مهجور، سید محمود کشفی، حاج زین العابدین لاری، کریلایی محمدحسن قائم، محمدجعفر طالع زاده، حاج محمدکاظم احمدی، محمدجعفر روینا، صادق رحمانی، محمدحسن غیرت، ملا نامی، میرمول اوزی، تایب بستکی و سیدمحمد کرمتجی نام برد که به زبان بومی اشعاری نغز و دلکش سروده اند که متأسفانه تنها اندکی از آثار آنها به چاپ رسیده

«لارستان» عنوان عمومی منطقه بزرگی است در جنوب شرقی فارس که سالیانی نه چندان دور شامل شهرستانهای کنونی «لار»، «لامرد»، «بندرلنگه»، «بندر کنگان»، «بندر دیر»، «قشم»، «بستک»، «خنج»، «گراش»، «اوز» و «بنارویه» می شده است. نقشه عمومی لارستان را «پرفسور کالمار» در جلد ششم دایرةالمعارف اسلامی ترسیم کرده است.<sup>(۲)</sup> مهمترین ویژگی فرهنگی این منطقه بزرگ وجود گویشهایی است که پژوهشگران ایرانی و خارجی آن را با نام عمومی «لارستانی» بررسی کرده اند. «مالچانوا» زبان شناس روسی درباره ویژگیهای گویش لاری چنین آورده است: «در محدوده زبانهای گروه جنوب غربی ایران، نزدیکترین لهجه به گویش لاری، زبان فارسی است ولی نه آنچنان که بتوان آن را لهجه دیگری از آن زبان به شمار آورد و بین آنها تفاوتهای اساسی قایل شد، با اینکه «لاری» تشابهاتی با زبانهای گروه شمال غربی دارد [کردی، سیوندی، بلوچی]، اما خود روش و لهجه ای مخصوص دارد که آن را از دیگر گویشها متمایز می سازد.»<sup>(۳)</sup>

در حال حاضر حدود دومیلیون نفر از ساکنان منطقه جنوب به گویش «لارستانی» و شاخه های فرعی آن سخن می گویند. با بررسی های انجام شده لهجه های فرعی «لارستانی» را می توان در نواحی زیر مشاهده کرد:

اوز [Evaz]، بیسخه [Bixa]، خنج [Xon]، گراش [Geras]، بستک [Bastak]، فرامرزان [Faramarzan]؛ فیشر [Fisvar]، دَرز [Dorz]، بشکرد [Baskard]، قشم

# دویستی های



است. (۴)

در سال ۱۳۶۴ به دنبال بررسی های دانشگاهی خود در مورد گویش لاری به مقاله «راماسکوچ» دسترسی پیدا کردم. در این مقاله مقداری از اشعار بومی «لارستانی» درج شده که نویسنده آن را متعلق به «مهبجور» دانسته است. این اشعار شامل ۵۵ دوبیتی و یک قصیده است. از تحقیقات بعدی متأسفانه چیز زیادی به اطلاعات پیشین نیفزود و تنها دانسته شد که او ملقب به «ملابخشی»، و احتمالاً از اهالی روستای «بریز» [Beriz] بین راه لار و جهرم بوده است. از آنجا که راماسکوچ تحقیق خود را در سال ۱۹۰۹ میلادی به انجام رسانیده و از طریق واسطه ای بدان اشعار دست یافته، می توان گفت که «مهبجور» تا آن ایام در قید حیات بوده است. در حال حاضر تنها سند مکتوبی که از این شاعر باقی مانده، در پژوهشهای راماسکوچ است که در این نوشته بخشی از دوبیتی های او را نقل و ترجمه کرده ایم.

از چشمانم خون چون سیل روان شد  
من برای دیدار لیلی سخت مجنونم  
به دور خیمه اش خواهم گشت  
شاید چون ماه برآید و من ببینمش.

□□□

بِت بیژن وشم برمت خم اسی  
چنه شمشیر زال و رستم اسی  
آجگه ی برم انس تیر مزنگت  
مه زخم دل بز که ملهم اسی

bot-e Bizan was-om borm -ot xam essi  
cone samsir-e zal-o Rostam essi  
a cella-e borm one-s tir-e mezeng-ot  
ma zaxm-e del bezan ke malam essi

بت بیژن وشم! خم ابروانت  
به شمشیر زال و رستم می ماند  
تیرمزگانگت را در کمان ابروانت بگذار  
و دلم را نشانه کن - که مرهم من این است.

□□□

بدا پنگوی آنی ای ول مه پهلو  
بیو مز سینه درد و داغ و اندوه  
دلم پر خون از دسه ز نمونه

a row se az cas-om xun messe saili  
ma majnun-em vasoy didar-e layli  
ac-em dowr-o war-e xim-as begard-em  
cone maa dar biya balk-em ke sayli

آروشه از چشم خون مه سیلی  
مه مجنونم و سوی دیداره لیلی  
آچم دور و وره خیمه ش بگردم  
چنه ماه در بیا بلکم که سیلی

# لاری از «مهبجور»

# شاعر لارستانی

● محمدباقر وثوقی



dosi jalxo ma-mke yad-os faramus

Kabul az ma-s neke aad-e ma seskass

با دلبرم، جناغ مرغ دل را شکستیم  
با هم عهد کردیم و به هم دست دادیم  
دیشبه به یکباره یاد او را فراموش کردم  
اما نپذیرفت و عهد خود را شکست.

□□□

میی چین چین مه مه بر جبینت  
آیی چین چین به زلف عنبرینت  
مه دام از کمند زلف دلکش  
به شوق و ذوق خم دائم به دینت

mabi cin cin ma-e ma bar jabin-ot

obi cin cin ba zolfe ambarin-ot

mane dam az Kamande zolfe delkas

Ba sowq-o zowq xom da-em badin-ot

— تمرگ امبا خود دل بومه بوتو

beda pengoy oni ay vel ma paalu

bobu maz sina dard-o daq-o andu

del-om por xun-e az dass-e zamuna

tomarg om-ba xod-e del bume butu

ای یار بیا و لحظه ای کوتاه کنارم بنشین  
و از سینه ام درد و داغ و اندوه را ببر  
دل از دست زمانه پر خون است  
و در گوشه ای تنگ و تاریک نشسته ام.

□□□

جناغ مرغ دل با دلبر آمیس  
مکه عهد و مدا با هم دو تا دس  
دشی جیخو مه مکه یادش فراموش  
کیول از مه شنکه عهد مه ششکس

jenaq-e morq-e del ba delbar om-bass

mo-ke aad-o mo- da ba am dota dass

و سیاهی مژگانش دل عاشق را می رباید.

□□□

دل چش مته مه تاچش شه هم زت  
ویک چش هم زتی عالم شه یک زت  
کلاه خسروی بر فرق کشنا  
شه خسرو طعنه و جمشید جم زت

vel-e cas mass-e mata cas sa am-zat

vayak cas am- zatly alam sa yakzat

kola-e xosravi bar farq-e ke-s-na

sa xosrow ta-ana va jamsid-e jamzat

دمی تا چشم مستش را به هم زد  
به افسونش جهانی را به هم زد  
کلاه خسروی بر سر چو بگذاشت  
به حشمت طعنه بر جمشید جم زد.

● پانوشتها:

1. Encyclopaedia of Islam, New Edition, Vol.6, Larand Iarastan.

2. Molcanova, E. K., Larskijjazk, Osnovy III, 1982, Moskow, P. 365.

3. به ترتیب به مآخذ زیر رجوع شود:

- Monn, o; Lar, DieTajik- Mundarter der Provinz Fars, Berlin, 1909

- Romaskevic, o; Lar i ego dialekt, Iranski jazki, Moskow, 1945

- «فرهنگ لارستانی». احمد اقتداری. فرهنگ ایران زمین. ۱۳۳۴

- Kamioka, k; Larestani studies 182, Tokyo, 1979

- Molcanova, Ibid

- Skhjarvo, o; Languages of Southeast Iran, MewYork, 1989

- فرهنگ بستکی. حاج علی اکبر بستکی. به کوشش حسن فرامرزی. تهران. ۱۳۵۹

- فرهنگ فرامرزان. حسن فرامرزی. تهران. ۱۳۶۳

- لار شهری به رنگ خاک، محمد باقر ونوقی. تهران. انتشارات کلمه. ۱۳۷۰

- ایران کلباسی. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد. ۱۳۶۹

- ابیات محلی جهانگیریه. حاج علی اکبر بستکی. تهران. ۱۳۵۹

۴. از جمله این اشعار می توان به کتاب زیر اشاره کرد:

انار و بادگیر. صادق رحمانی. قم. انتشارات همسایه. ۱۳۷۳

۵. پتری: تریبسی از طلا و نقره به شکل هلال که زنان منطقه در قدیم به بینی خود می آویختند. ۵۷

ای ماه من، چین بر پیشانیت مینداز

پیچ و تاب را به زلف عنبرینت بینداز

حاجت به کمند زلفت نیست

من به پای خود به دام تو خواهم آمد.

□□□

نگار مهوشم کشتت یکوی کل  
ز سوزش کار عالم آشکه مشکل  
دل و دین مه شه باد فنا  
سر زلفش که خورشید آشکه حائل

negar-e maavas-om Ke-szat yakoy kel

ze suz -os Kar-e alam os-Ke moskel

del-o din-e ma sa bad-e fana da

ser-e zolf-os ke xorsid os-ke aael

وقتی که نگار مهوشم «کل» کشید  
از سوز و گدازش کار همه مشکل شد

دل و دین مرا برباد داد

زلفش که بر آفتاب سایه می انداخت.

□□□

سمنبر مهوشم پتری شه پوزه

مه امگت بلکه پتری قرص روزه

شه رخ هفت کوکب سیاره پیدا

سبه خال مزنگش سینه دوزه

samambar maavas-om patri sa puze

ma om-got balke patry qors-e ruze

sa rox aaf kowkabe sayara payda

siya xal-e mezeng-os sina duz-e

سمنبر مهوشم «پتری»<sup>(۵)</sup> به بینی داشت

گمان بردم که قرص خورشید است

به رویش هفت کوکب پیدا است